

لاله‌زار

داستان سبزه میدان

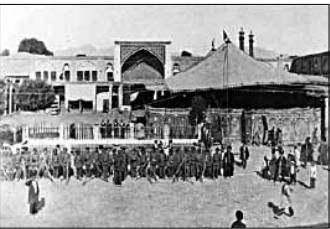
■ از میدان‌های قدیمی تهران، سبزه‌میدان است که وسط خیابان ۱۵ خرداد (بوذرجمهر سابق) و حد فاصل خیابان‌های ناصرخسرو و خیام قرار دارد و هم‌اکنون به محوطه کوچکی در ضلع شمالی بازار بزرگ تهران تبدیل شده و مدخل اصلی برای ورود به بازار در راسته طلائعروشان است. وجه تسمیه آن به سبزه‌میدان به این دلیل است که حدود سه قرن پیش بخش عمده سبزیجات خوردنی اهالی تهران در آنجا تأمین می‌شد که در دوران زندیه به میدان «خته‌پل» نیز معروف بود که به واسطه پلی که روی خندق بسته به‌وسیله دروازه سه در نقره‌خانه با ارگ مربوط می‌شده است.

سبزه‌میدان در دوران قاجار و پهلوی

سبزه‌میدان در دوران ناصرالدین‌شاه مرکزیت بازرگانی یافته و علاوه بر آن تبدیل به محل گردهمایی اهالی تهران در مراسم‌های مختلف از جمله ماه محرم و به‌خصوص در روز عاشورا شده بود. یکی از مستشاران همراه اعضای سفارت پروس در خاطراتش سبزه‌میدان را این‌گونه توصیف می‌کند: «کاروان‌ها از خیابان‌های متعدد و کوچه‌های تنگ و باریک و بالاخره سققدار که تابستان‌ها خیلی خنک و مطبوع است، گذشت. در طول راه از جلو قراولخانه‌هایی که در آنها سربازان مستقر بودند، گذشتیم و آنها با بلند کردن تفنگ‌های خود سلام نظامی می‌دادند. بالاخره پس از آنکه یک ساعت راهی پربپیچ و خم و دور و دراز را طی کردیم وارد میدان بزرگی شدیم که وسط آن گلکاری بود و اطراف آن فروشندگانی سبزی و میوه می‌فروختند. این میدان معروف به سبزه‌میدان بود و سمت راست آن دروازه‌ای از سنگ با سردر کاشی وجود داشت که بالای آن درفش‌های متعدد ایران در اهتزاز بودند و فرتورهایی (تصویرهایی) از سربازان و سلاح‌های آنها روی کاشی‌های سردر دیده می‌شد.» بعد از انقراض سلطنت قاجاریه و روی کار آمدن پهلوی اول، این میدان دستخوش تغییرات بسیاری شد. ضلع شمالی آن حذف و حصار میدان برداشته شد و دروازه‌های شهر منهدم و از آن میدان، خیابانی جدید احداث شد که ابتدا به خیابان جبهه‌خانه تغییر نام داد سپس بعد از تعریف به خیابان بوذرجمهر معروف شد.

چنارهای معروف سبزه‌میدان

چنارهای سبزه‌میدان شهره عام و خاص اهالی تهران و جهانگردان بود چرا که کهن‌ترین و عالی‌ترین درخت‌های چنار دارالخلافه محسوب می‌شد و از طرف کسبه و ساکنان آن محل به شدت مراقبت می‌شد. اما متأسفانه امروزه نشانی از آنها دیده نمی‌شود، چرا که از هنگام تأسیس بلدیه (شهرداری) هر ریشی چند تنه از آن درختان را جهت سوخت و سوز زمستان و هیزم آتش‌خانه‌ها تبدیل به پول می‌کرد. آخرین چنار



خوش‌قدوقوار‌های که در وسط میدان بود به‌دستور کریم‌آقا بوذرجمهر شهردار تهران نصف و به سرنوشت سایر چنارها دچار شد. بریده شدن این درختان در دو نوبت برای خود داستان جالبی دارد که ذکرش خالی از لطف نیست. ساکنان محله سبزه‌میدان وقتی آخرین درختان را در معرض از بین رفتن دیدند حیل‌های به کار بردند. به حضور کریم‌آقا بوذرجمهر رفتند و گفتند سه نفر از اهالی میدان خواب دیده‌اند که از قطع مابقی درختان صرف‌نظر کنید چرا که موجب خطر و ضرر جان جنب‌العی می‌شود. که کریم آقا ترسید و دستور داد از قطع مابقی درختان صرف‌نظر کنند اما بعد از مدتی وقتی می‌بیند که بریدن نصفه درختان در دو سال گذشته برای او هیچ ضرر و زبانی ایجاد نکرده و چون به تنه آن درختان نیز نیاز داشت مجدداً فرمان قطع مابقی درختان را می‌دهد.

کاسبان سبزه‌میدان

سبزه‌میدان محلی بود که علاوه بر دکان‌دارها انواع کاسبان و دستفروش‌ها کالاهای خود را بر سر دست عرضه و مردم را به دور خود جمع می‌کردند. از جمله کالاهای شام‌ل قبل، گلیم، لباده و… بود. همچنین این محل برای کبابی‌ها، دل و جگرکی‌ها، لبو و شلغمی‌ها، میوه‌فروشی‌ها و آشی‌ها، بهترین مرکز کار شده بود.

عطاری‌ها

پیرامون این میدان کوچک، قدیمی‌ترین و نخستین عطاری‌های تهران شکل گرفت که در ابتدا در دکان‌هایشان به فروش ادویه و داروهای گیاهی می‌پرداختند و به مرور زمان در آن عطاریات و بخورات فروخته می‌شد و در اواخر نیز قند، چای، شکر، آب‌نبات، فلفل، زردچوبه و… یافت می‌شد. تا زمانی که داروهای رنگ‌رزی در پایتخت متداول نشده بود، فروش دوا توسط عطاری‌ها از کارهای اصلی این کسبه به شمار می‌رفت. عطاری‌های سبزه‌میدان، پروپیومان‌ترین دکان‌های بودند که شاید فقط جمله زیر را بتوان مصداق حال آن دانست: «چییزی می‌خواهد که در دکان هیچ عطاری‌ای پیدا نمی‌شود.» منظور که در آن عطاری‌ها همه چیز غیر از جان آدمی یافت می‌شود. از آنجا که این مکان، مرکزیتی برای دواجات شده بود، ناگزیر خردفروش‌های کیسه‌دستمالی هم در اطراف سبزه‌میدان گرد هم آمده بودند و در هر گوشه و کنار بساط خود را پهن کرده و به نسیجه‌چینی و خردفروشی می‌پرداختند و بیماران برای آنکه کمتر پول دهند در اطراف هر یک از خردفروشان حلقه زده و آشکار یا زیر گوش‌ی دربارۀ علت و مرض خود صحبت و نجوا می‌کردند و به‌دنبال دارو و نسخه بودند.

داستان چلوکباب معروف شمشیری

یار صمیمی

مصدق

فرزانه نیکروحمتین

دکان‌شان نوشته بودند «فقط چلوکباب کوبیده».

قیمت چلوکباب

قیمت هر پرس این غذا از دوران ناصری تا اواخر قاجار چهارشاهی (چهاردهم ریال) بود که با دوغ و شربت، پنج شاهی می‌شد و اگر سه پرس غذا سفارش می‌دادند، باید ۱۵ شاهی را خرج ناهارشان می‌کردند. در اواخر حکومت پهلوی اول چلوکبابی‌های بازار ۲۰ شاهی (یک ریال ونیم) و چلوکبابی‌های مسدرن و لوکس بالای شهر و خارج از محدوده ارگ برای هر پرس باید دو ریال پرداخت می‌کردند. گاهی دکاندارها و اوستاها، نوکر و کارگرهای خود را به همراه ظرف به چلوکبابی‌های بازار می‌فرستادند تا برایشان غذا بگیرند. جالب است که بداندی یکی از رسوم پسندیده آن دوران این بود که وقتی نوکر خانه و شاگردها برای ارباب‌شان غذا سفارش می‌دادند تا زمانی که چلوکباب حاضر شود، صاحب دکان، سیخ کبابی به‌نام بلاعوض به‌اروی خوش به آنها می‌دادند تا مبدا دل کارگران، کباب خواسته باشد اما توانایی خریدش را نداشته باشند یا اینکه اوستا و ارباب‌شان چیزی از غذا به آنها ندهد.

مردم‌ویت زنان از چلوکباب

در تهران آن روزگار، فقط سه، چهار چلوکبابی آن هم در بازار وجود داشت و از آنجا که در آن دوران حاکمان شرع، حضور زنان را درجامع مردان منع کرده بودند، زنان نمی‌توانستند وارد دکان‌های چلوکبابی شوند.

شمشیری معروف‌ترین چلوکبابی تهران

چلوکبابی شمشیری واقع در سبزه‌میدان بیش از سایر چلوکبابی‌های تهران قدیم اسم در کرده بود. پیدایش این چلوکبابی و معروفیت آن داستان دور و درازی دارد که

ذکرش خالی از لطف نیست: محمدحسن شمشیریان نوه حاج کاظم شمشیرباز که از سران صنف قهوه‌خانه بود، در قهوه‌خانه‌ای در خیابان بوذرجمهر به کار مشغول شد که بعدها با پس‌انداز خود قهوه‌خانه کوچکی در بازار بزرها باز کرد و با پشتکار فراوان، قهوه‌خانه بزرگ‌تری را در جلو خان مسجدشاه و در ضلع جنوب‌شرقی سبزه‌میدان که مهمترین میدان دارالخلافه بود، خرید. از آنجا که این قهوه‌خانه پشت‌مبال (مستراح) مسجدخانه خود قرار داشت، تهرانیان به آن محل، قهوه‌خانه مبال‌آبادی می‌گفتند. شمشیری در سال ۱۳۲۰، قهوه‌خانه را تخریب و به جای آن چلوکبابی آبرومندی دایر کرد که بنا به گفته محمدحسن صاحب کونیه چلوکبابی شمشیری، بی‌نظیر بودن این چلوکبابی در آن دوران به این دلیل بود که تا مدتی پاتوق

درباریان قرار گرفته بود که هر روز اتومبیل فرزندان پهلوی اول در جلو رستوران پارک می‌شد و چلوکبابی در اختیار کامل درباریان قرار می‌گرفت. البته ناگفته نماند شهرت و معروفیت این رستوران را باید بیشتر مدیون شخص خود حاج‌محمدحسن شمشیری دانست، چراکه وی از یاران با وفای دکتر مصدق و از اعضای جبهه ملی بود. گفته می‌شود در دوران نخست وزیری مصدق، شمشیری یک میلیون اوراق قرضه؟ به قصد کمک از دولت خرید که این مبلغ تقریباً دو برابر اوراقی بود که محمدرضا پهلوی خریداری کرده بود. حاتمی درباره شخصیت حاج‌شمشیری می‌گوید: «وی مردی بسیار خیر بود و از برای زهرچشم غلامرضا تختی و مصدق محسوب می‌شد. زمانی که دانشجویان دانشگاه تهران در اتفاقات دوران مصدق، اعتصاب می‌کردند، وی برای دانشجویان چلوکباب می‌فرستاد



محمدحسن شمشیری

حاتمی درباره شخصیت حاج‌شمشیری می‌گوید: «وی مردی بسیار خیر بود و از یاران صدیق غلام‌رضا تختی و مصدق محسوب می‌شد. زمانی که دانشجویان دانشگاه تهران در اتفاقات دوران مصدق، اعتصاب می‌کردند، وی برای دانشجویان چلوکباب می‌فرستاد

دوئلی که بر گزار نشد

وزیر نظمیه رسید، وی عباسقلی‌خان میرپنجه کدخدای دولت را مامور کرد که جلوی این حرکت را بگیرد. عباسقلی‌خان پنج دقیقه قبل از شروع دوئل خود را به محل رساند و پیغام وزارت نظمیه را برای آنها با صدای رسا خواند. «بنده از طرف وزارت نظمیه مامورم که شما را از این حرکت ممنوع دارم یا باید از خاک ایران خارج شده این عمل را انجام دهید، یا به سفارت متبوعه خودتان



عکاس

مهدی حسینی، عکاس

می‌کردند، وی برای دانشجویان چلوکباب می‌فرستاد. شمشیری همچنین در کنار صندوق می‌ن نشست و به نوکر و بچه‌هایی که برای اوستای خود غذا می‌بردند، کباب‌لقمه می‌گرفت و به آنها می‌داد.» محمدحسن شمشیری بعد از جریان کودتای ۱۳۳۲ به مدت شش ماه به خاکر تبعید شد و بعد از پایان تبعیدش به تهران بازگشت و به دور از جریانات سیاسی، به اداره چلوکبابی خود پرداخت اما همچنان به کارهای خیرخواهانه خود ادامه داد و سرانجام در سال ۱۳۴۰ به‌دلیل سکتۀ قلبی در گذشت و در آرامگاه خودش در ابن‌بابویه دفن شد.

از پوشاک فروشی تا شمشیری جدید

از آنجا که حاج‌شمشیری فرزندی نداشت، اداره این رستوران به دست سلطنته خانوم و محمود شمشیری خواهر و برادر وی افتاد و آنها بیش از دو، سه سال نتوانستند چلوکبابی را اداره کنند و در چلوکبابی بسته شد و به معرض فروش گذاشته شد. سرانجام در سال ۱۳۴۹، شخصی به‌نام محمدحسن حاتمی، صاحب کنونی رستوران شمشیری این مغازه را خریداری کرد. حاتمی در این زمینه می‌گوید: «من در صنف پوشاک مشغول بودم وقتی مغازه را خریدم، چلوکبابی را تبدیل به پوشاک‌فروشی کردم تا اینکه در سال ۱۳۸۰ به اصرار پسرمر که از طفولیت به آشپزی علاقمند بود و بعدها مدرک بین‌المللی آشپزی را گرفت، مغازه را تخریب و از نو بازسازی و آنجا را دوباره تبدیل به چلوکبابی کردم و اسم «شمشیری» را به نام خودم به ثبت رساندم و اخیراً نیز در خیابان نیلوران یک شعبه دیگر افتتاح کردم.» وی رمز موفقیت این رستوران قدیمی که مشتریان پروپاقرص خود را دارد، شخص شمشیری می‌داند و می‌افزاید: «ما خودمان را مدیون شخصیت حاج‌حسن شمشیری می‌دانیم نام نیک وی در این زمینه بسیار باری‌کننده بود، من حتی در زمینه طرز تهیه و نوع غذا و سفارشات‌ای که در زمان ایشان انجام می‌شد، بسیار تحقیق کردم و از ریش‌سفیدان بازار تمام جزئیات را از نوع برنج، کره تا نوع برخورد ایشان با مشتریان پرسیدم و سعی کرده‌ام تا حد امکان ادامه‌دهنده راه ایشان باشم.»

اطلاع دهید تا رسماً به وزارت خارجه دولت علیه اطلاع بدهند زیرا که این عمل در تهران و ایران معمول نیست.»
فرنگی‌ها نتوانستند از این امر سرپیچی کنند و عباسقلی‌خان به همراه شازر دامن فرانسوی میانیجی آن دو بارون شدند و آنها را صلح دادند و بارون‌ها تیرهای تپانچه را به هوا خالی کردند و قضیه به خوشی فیصله یافت و تهرانی‌ها هیچ‌گاه مراسم دوئل در شهرشان ندیدند.

نخستین دارالمجانین در دارالخلافه

برهنه نگه‌داشتن دیوانه‌ها در زمستان از دیگر علاج‌هایی بود که دکتر عزراییل تشخیص داده بود.
چه کسانی در آن روزگار دیوانه شناخته می‌شدند؟
افرادی که تحویل دارالمجانین داده می‌شدند شامل:
۱- سیاستمدارانی بودند که به اصطلاح کله‌شان بوی قورمه‌سبزی می‌داد؛
۲- افرادی که کل دارایی خود را وقف موسسه‌ای می‌کردند و در وصیت، وراثت‌شان را از ارث محروم می‌کردند که برایشان حکم دیوانگی گرفته می‌شد؛
۳- افراد اهل قلم که به قولی وجودشان عاقل و زبان‌شان باید بند شود؛
۴- مدعیان اقامت ناموس؛
۵- لات‌های مزاحم؛
۶- عاقلان دیوانه‌لما که زبان سرخ‌شان سر سبزشان را بر باد می‌داد؛
۷- تا روی کار آمدن خاندان پهلوی و تصویب قانون نظام وظیفه اجباری، برخی از مشمولان دست به اعمال جنون‌آمیز می‌زدند تا به سربازی نروند و خود را روانه دارالمجانین می‌کردندوضع دارالمجانین تا سال ۱۳۱۴-۱۳۲۰ هیچ‌گونه تغییری پیدا نکرد تا اینکه سرانجام بس آمدن هیات بهداشتی‌اعزامی جامعه ملل در همین سال، سر و سامان گرفت و زیرنظر دایره صحیه بلدیه (شهرداری) تهران اداره شددیوانه‌خانه تهران پس از تصویب لغات جدید فارسی در سال‌های بین ۱۳۲۰-۱۳۱۴ به تیمارستان تغییر نام داد و در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ به آنجا بیمارستان روانی لقب دادند و نام رازی را روی آن محل گذاشتند.

سنت‌ها

ماجراهای عجیب و غریب برای بخت‌گشایی دختران

■ تهرانیان قدیم برای آنکه دختران‌شان زودتر راهی خانه شوهر شوند و به قولی بخت‌شان بازگردد آداب و رسوم خاصی داشتند که ذکرش خالی از لطف نیست.

۱- **توپ مروارید:** توپ مروارید، توپ مغرغ بزرگی‌وی روی دو چرخ بر بالای سکوپی در میدان توپخانه (سپه سابق) قرار داشت که دختران جهت بخت‌گشایی از زیر لوله توپ رد می‌شدند یا رویش سر می‌خوردند و برخی نیز در کنارش دخیل می‌بستند و اشعاری را زمزمه می‌کردند. توپ مروارید ماجراهای دیگری را نیز به خود اختصاص داده بوده که عدۀای آن را منتسب به غنایم جنگی نادرشاه می‌دانستند که از هند به شیراز و سپس به تهران نقل‌مکان کرده. برخی نیز معتقد بودند این توپ، توپی است که در دوره صفویه، شاهان صفوی از برتقالی‌ها غرامت گرفته‌اند، اما تاریخ ساخت آن توپ که رویش حک شده بود، زمان پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار را نشان می‌دهد.

۲- **پیراهن مراد:** روز بیست‌وهفتم ماه رمضان نزد تهرانیان به نام روز پیراهن مراد معروف بود. اگر کسی این پیراهن را که با پول گلابی دوخته می‌شد، می‌پوشید تا سال دیگر حاجت و مرادش برآورده می‌شد. داستان از این قرار بود که دختران دم‌بخت از روز اول ماه رمضان دور کوچه و محله‌ها به راه می‌افتادند و از مردم گلابی می‌کردند و شب بیست‌وهفتم از صبح زود، چرخ‌خیاطی‌ها را به مسجد سپهسالار می‌بردند و با پارچه سفیدی که از آن پول می‌خریدند بپین دو نماز ظهر و مغرب مشغول دوختن پیراهن می‌شدند و بعد از آن زمان، پیراهن مراد را می‌پوشیدند.

۳- **سبزه گره زدن:** گره زدن سبزه در روز سیزدهم فروردین از جمله رسومی بود که تمام دختران دم‌بخت به آن پایبند بودند که حتی امروز نیز دیده می‌شود. دختران در این روز دو ساقه سبز را به هم هفت گره می‌زدند و نیت و حاجت‌شان را بیاب می‌کردند در هنگام گره زدن نیز دختران دلپره داشتند که مبدا گره پاره شود که در صورت پاره شدن، حاجت‌شان روا نمی‌شد.

۴- **عبور از کمان پنبه‌زنی:** زمانی که در خانه، پنبه‌زنی مشغول به کار می‌شد، پس از مدتی پدر و مادر دختر از پنبه‌زن می‌خواستند که دست از کار بکشد و برای استراحت و صرف چای به داخل خانه بیاید. در این هنگام به دور از چشم پنبه‌زن، دختر دم‌بخت‌شان را صدا می‌زدند و وی را از میان کمان پنبه‌زنی عبور دادند و اعتقاد داشتند که به زودی ره کمان هنگام کار پنبه‌زن پاره می‌شود و به این ترتیب بخت دخترشان نیز باز می‌شود.

۵- **عبور چادر از روده گوسفند:** هر وقت که قرار بود، قصای برای کشتن نذری به خانه همسایه برود، مادر دختر دم‌بخت، چادر وی را برمی‌داشت و نزد قصاب می‌رفت و با خواش و تمنا از قصاب می‌خواست که پس از سر بریدن گوسفند، چادر دخترش را از توی روده گوسفند عبور دهد به این امید که وقتی دختر چادر را بر سر کرد به زودی روانه خانه شوهر شود و دستمزد قصاب در این ماجرا پول به اضافه یک کله‌قند بالارش بود.

۶- **آب هفت‌گری:** آبی که مادر دختر از هفت دکان که نام شغل‌هایشان به گری ختم می‌شد، می‌گرفت (آهنگری، سفیدگری، زرگری، شیشه‌گری، مسگری، ریخته‌گری و دواآگری)، مادران، این آب‌ها را در شیشه‌ای جمع می‌کردند و روز جمعه بعد از دو رکعت نماز واجب، آب را با جام باطل‌السحر بر سر دخترشان می‌ریختند.

۷- **سرکتاب باز کردن:** از دیگر رسومی که تهرانی‌های قدیم به آن پایبند بودند، این بود که مادران، دختران‌شان را بی‌خبر نزد رمال و دعانویس می‌فرستادند و از آنها می‌خواستند برای گشودن بخت دخترشان سرکتاب باز کنند.

۸- **باز کردن قفل:** دخترهای دم‌بخت در منزل یکی از خویشان خود را قفل می‌کردند و چند متر دورتر از خانه می‌ایستادند و از رهگذران، مردانی که نام‌شان محمد یا علی بود، می‌خواستند که با کلید قفل در باز کنند.

۹- **حوضچه دیباغخانه:** از دیگر رسوم تهرانی‌ها که تا دوران پهلوی نیز انجام می‌شد، این بود که برای بخت‌گشایی، دختر خانه‌مانده را به گرد حوضچه پساب دیباغخانه می‌گردانند و حتی زمانی که دیباغخانه‌های تهران به حومه پایتخت منتقل شد، این رسم پابرجا بود.

۱۰- **حنای عروس:** مادران از حنای سر عروس در مراسم حنابندان، به اندازهای کوچک برمی‌داشتند و با نیت آنکه دختران‌شان عروس شوند بر سر آنها می‌مالیدند.

۱۱- **پلو عروسی:** دخترهای مانده یا دم‌بخت در هنگام عروسی نزدیکان و اقوام، قیمه‌پلو می‌بختند و سپس تملمنه پلو عروسی را با قیمه‌پلو قاطی می‌کردند و به فقرای می‌دادند تا بخت‌شان باز شود.

۱۲- **مولود:** مادران تهرانی نذر می‌کردند که اگر دخترشان تا سال دیگر شوهر کرد، در ماه ربیع‌الاول که ماه جشن، سرور، ضیافت و عروسی‌هاست، جشنی به نام مولودی برای خوشنودی حضرت زهر(اس) برپا کنند. از دیگر مواردی که تهرانی‌های قدیم برای باز کردن بخت دخترشان به کار می‌بردند، شامل تکان دادن سرفه عقد بر سر دختر، وارونه سر کردن چادر نماز، توسل به اماکن مقدس مسیحیان و توسل به مناره‌ها بود.